

مصیب قره-بیگی، دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، دانشگاه تهران.

اومانسیم یا انسان-سالاری، انسان را به بی-معنایی که کشاند، هیچ، پر پرواز جغرافیا را نیز گرفت. جغرافیا از آغاز دو بال داشت: انسان و طبیعت. اومانسیم با برجسته کردن انسان و ساختن بال-هایی آهین برای وی، ترازوی جغرافیا را بر هم زد تا این رشته نیز انسان را در صدر بنشانند و از خاک تا افلاک را تنها برای «رفاه بیشتر انسان» همانند یک آزمایشگاه زیر و رو کند. تبدیل طبیعت به آزمایشگاه، اما دستاوردهای تکنولوژیک و صنعتی فراوانی داشت: انسان فضاهای دیگر در سیاره-های دیگر را شناخت: جدول تناوبی از 33 عنصر شیمیایی در سال 1879 به 118 عنصر در سال 2017 افزایش یافت: جمعیت سیاره-ی زمین با بهبود شاخص-های سلامت از 761 میلیون نفر در سال 1790 به 7 میلیارد و 600 میلیون نفر (تا اکتبر) سال 2017 رسید؛ دگرگونی بزرگی در اطلاعات با پیدایش رایانه-ها رخ داد و... فهرست بی-شماری از دستاوردهای علم مدرن را که اومانسیم پشتیبان فلسفی آن بود، می-توان برشمرد. از توزیع ناعادلانه-ی دستاوردهای علم مدرن که بگذریم، پرشی انتولوژیک (هستی-شناختی) درباره-ی «وضعیت بشر در جهان امروز» باید طرح شود؛ آیا انسان امروز، خوشبخت-تر است؟ خوشبختی به «جغرافیایی-ترین و اومانستی-ترین» [1] معنای خود؛ بدین معنی که آیا «انسان با استفاده-از طبیعت (با یاری عقلانیت ابزاری اومانسیم) به زندگی بهتری رسیده است؟».

برای پاسخ به این پرسش، روی یکی از حساس-ترین پدیده-های زندگی انسان تمرکز می-کنیم: «مرگ». امروزه به-نظر می-رسد پدیده-ای به-نام «تروریسم بنیادگرایانه»، سبب می-شود یک نفر در پاریس، 86 نفر را با کامیون زیر براند به کام مرگ بفرستد؛ در پدیده-ای دیگر در لاس وگاس، پیرمردی 60 و چندساله با بستن رگبار در فستیوال موسیقی، بیش از 50 تن را می-کشد که هیچ انگیزه-ی تروریستی یا بنیادگرایانه-ای هم در کار نبوده است و در ایران، دخترکی اصفهانی خود را از بالایی پل به قصد خودکشی به کف آسفالت پرتاب می-کند. در ایران، آمار خودکشی جوانان کم نیست و در گوشه و کنار جهان نیز خبرهایی از «مرگ» که هر روز «در سایه نشسته به ما می-نگرد» [2]، این پرسش را پیش می-کشد که «بشر امروز را چه شده است؟». فهرست بلندبالای دستاوردهای علم مدرن و انسان خود بنیاد، چه چیزی از انسان گرفت که توجیه خاصی برای «پدیده-ی مرگ» در جهان امروز نمی-توان یافت؟

از «ملاط-های تمدن و افسردگی» فروید و فرانکل روانکاو-روانپزشک که بگذریم، جغرافیا چه پاسخی بدین مسئله دارد؟ سال-ها پیش در کتابی از ژئوپلیتیک مرگ سخن به میان آوردیم که یکی از دستاوردهای پراکنش خشونت و فقدان انتولوژیک معنا در جهان امروز بود. اگر می-توانیم به تلاش برای تعمیق و گسترش صلح در کشورهای جهان، عنوان ژئوپلیتیک صلح نام بنهیم؛ پس منطقاً می-توانیم مطالعه-ی پیامدهای جنگ و خشونت در مقیاس روش-شناختی و سیطره-ی «عقل اومانستی» در مقیاس هستی-شناختی در «سیاره-ی زمین» را ژئوپلیتیک مرگ بنامیم. مرگ در جهان امروز چه تفاوتی با مرگی که همواره به عنوان پیامد جنگ و خشونت در طول تاریخ بوده است، دارد؟ «در طول تاریخ بشر، کشتار و جنگ و حمله به دشمن و حتی قربانی کردن انسان-ها برای خدایان را داشته‌ایم، اما همواره برای مرگ یک توجیه (justification) وجود داشته است: در حالی که امروز با مرگ‌های بی‌توجیه سر و کار داریم؛ یعنی میان قاتل و مقتول هیچ نسبتی نمی‌یابیم، نه کینه، نه بغض، نه دشمنی و نه حتی یک رابطه-ی مشخص» [3].

جغرافیا برای فراگیر شدن ژئوپلیتیک مرگ، چه پاسخی دارد؟ از میان همه-ی پاسخ-ها، انتولوژیک-ترین پاسخ این است که «انسان را باید در یک چارچوب اکوسیستمی (جغرافیایی) بازتعریف کرد». بدین سان که با زیر کشیدن انسان از برج عاج اومانسیم، آنرا «بخشی/عنصری/جزئی از نظام هستی» تعریف کرد که در مقایسه با سایر بخش-ها از «قدرت اخلاق»

برخوردار است. در این تعریف، تفاوت انسان با دیگر موجودیت - ها نه به سبب عقل، بلکه به سبب «مسئولیت اخلاقی - ئی» است که برای پاسداشت خود/دیگری و جهان دارد». کلود لوی اشتراوس [4]، سال - ها پیش طبیعت را معادل اکوسیستم/اکولوژی قرار داد تا عقل ابزاری انسان مدرن را از تصرف و بهره - کشی از آن باز دارد [5].

. بازتعریف انسان به مثابه بخشی از اقیانوس بی - کران هستی، راه جغرافیایی برون - شو از نیهلیسم جهانگیر امروزی است.

[1] - Yi-Fu Tuan, Humanistic Geography, Annals of the Association of American Geographers, Vol. 66, No. 2 (Jun., 1976), pp. 266-276.

[2] - سهراب سپهری

[3] - بیژن عبدالکریمی، «سوئامی نیهلیسم و قتل - های بی - معنا»، مصاحبه با روزنامه - ی اعتماد، 21/8/1396

[4] - لوی اشتراوس بر آن بود که «انسان، در طبیعت غوطه ور شده است». غوطه - ور شدن انسان در طبیعت، به معنای نگرش محیطی است و بر این نکته تأکید می - کند که مکان - ها به فراخور فضای خود، دارای تفاوت ها و گوناگونی های هویتی هستند. دغدغه اصلی وی درباره فرسایش ساختار فرهنگ و زیست غیرغربی است که با گسترش جوامع صنعتی، در حال نابودی هستند. اشتراوس، گسترش فرهنگ و اقتصاد غربی را به عنوان عاملی برای فهم اعتبار فرهنگ های غیرغربی در نظر گرفت. بر این اساس، آن دسته از فرهنگ های غیرغربی که زیست پیرامونی خود را تقویت می کنند و همانند غرب، فرهنگ خود را استخوانی برای آرواره های جامعه صنعتی قرار نمی دهند، از ژرفای بیشتری برخوردار هستند. جستارهای لوی اشتراوس، اندیشمندان را به لزوم توجه به «اکولوژی» فراخواند. بر اساس نظریه اکولوژی اشتراوس، انسان تنها بخشی از «ارگانیسم زنده» است و

## دیگر نمی توان انسان را اشرف مخلوقات خواند. Levi

—  
Strauss, C. (1972).  
Structuralism and Ecology, reprinted by G.Book, available at:  
<https://books.google.com/books?id=xQkGMgAACAAJ&hl=en>

[5] - نکته - ی معترضه؛ دانشمندان علوم دیگر، جغرافیا را بهتر از جغرافی - دانان شناخته - اند!